

فریبا عسگری شش سال پیش در اثر تصادف دچار ضایعه نخاعی از ناحیه کمر شد. او در این تصادف یکی از فرزندان، برادر و برادرزاده همسرش را هم از دست داد. او یک ورزشکار حرفه‌ای است و در تیم‌های ورزشی زیادی عضویت دارد. رضا صادقی همسر فریبا، حسابدار است و در همین تخصص مشغول به کار است. این خانواده قبل از تصادف در شهر کرد زندگی می‌کردند ولی بعد از این حادثه برای درمان مجبور به زندگی در تهران شدند. این زوج مهربان سه فرزند پسر دارند.

به منزل آقای رضا صادقی و خانم فریبا عسگری آمدیم تا با این زوج فعال که زندگی پر فراز و نشیبی را از سر گذرانده‌اند، بیشتر آشنا شویم.



در ازدواج، ارتباط انسانی میان دوطرف است که اهمیت دارد

جهت درمان همسرم، چون خدمات توانبخشی و کاردرمانی در تهران نسبت به شهرستان خیلی پیشرفته‌تر بود به تهران آمدیم و ساکن این شهر شدیم.

خانم عسگری، چگونه با مشکل ضایعه نخاعی خود کنار آمدید؟

فریبا: اوایل خیلی برایم سخت بود. خصوصاً که در این حادثه پسر هفت‌ساله‌ام را هم از دست داده‌بودم. آن قدر روحیه‌ام بد بود که آرزوی مرگ داشتم. دوست نداشتم زنده بمانم. من کلاس دوم راهنمایی را خوانده‌بودم و در شانزده سالگی ازدواج کردم. بعد از ازدواج مشغول خانه‌داری و بچه‌داری بودم تا اینکه شش سال قبل تصادف کردیم و دچار ضایعه نخاعی شدم. این ضایعه بسیار دردناک بود و تا مدت‌ها روحیه‌ام به‌هم‌ریخت و حال خوبی نداشتم. پس از تصادف به تهران مهاجرت کردیم و در این شهر ساکن شدیم. بعد از طی کردن مراحل درمانی و انجام چندین عمل جراحی، به انجمن ضایعه نخاعی معرفی شدم

یادگرفتم که کارهایی را خودم انجام دهم و با شرایط کنار بیایم. الان روی پای خودم هستم. هم آسپیزی می‌کنم، هم بچه‌داری می‌کنم، هم درس می‌خوانم و هم ورزش می‌کنم

مختلفی هم گرفته‌ام.

آقای صادقی، لطفاً شما خودتان را معرفی کنید:

رضا صادقی حسن‌وند هستم. کارشناس مالییم و در شغل حسابداری مشغول به کار می‌باشم. از بدو تولد در ناحیه پا مشکل داشتم و یک‌پایم کوتاه‌تر از پای دیگرم است. قبل از تصادف شش سال قبل، در شهر کرد زندگی می‌کردیم. پس از این حادثه به

گفت‌وگو را از مادر خانواده شروع می‌کنیم:

خانم عسگری، شما چند سال قبل زندگی آرامی داشتید و با همسر و سه فرزند خود در شهرستان زندگی می‌کردید. در آن ایام شما خانه‌دار بودید ولی حالا قهرمان شده‌اید! از حادثی که برای شما پیش آمد و باعث تغییر مسیر زندگیتان شد بگویید. من شش سال قبل در یک حادثه سهمگین، دچار ضایعه نخاعی از ناحیه کمر شدم. در این تصادف یکی از فرزندان و برادرم را هم از دست دادم. برادرزاده همسرم نیز در اثر تصادف از بین رفت. ما در حال حاضر سه فرزند داریم که هر سه پسر هستند. پسر بزرگمان هفده ساله، پسر دوم نه ساله و پسر کوچک دوماهه است. من در حال حاضر دانشجوی دانشگاه علمی کاربردی رعد در رشته کاردانی مربیگری معلولان هستم و در کنار تحصیل و بچه‌داری، ورزشکار هم می‌باشم. من عضو تیم ملی پرتاب نیزه، پرتاب وزنه و تیم بسکتبال بانوان روی ویلچر تهران هستم. در مسابقات زیادی شرکت کرده‌ام و مدال‌های



شماره ۵۵ پاییز ۱۳۹۴



درست است که افراد دارای معلولیت در جاهایی نسبت به افراد تندرست دچار محدودیت‌هایی می‌شوند ولی این محدودیت‌ها نمی‌تواند جلوی پیشرفت و تعالی آنان را بگیرد

آن‌ها توانایی‌های بیشتری دارد. این خودش انگیزه‌ای شد که به زندگی عادی‌اش برگردد. به‌هرحال حادثه، بخشی از زندگی انسان‌هاست و این هم حادثه ناگواری بود که برای خانواده ما پیش آمد. متأسفانه در این تصادف سه نفر از افراد خانواده از بین ما رفتند و همسرم دچار مشکل نخاعی شد. پسر بزرگم هم از ناحیه لگن دچار شکستگی شد که خوشبختانه کاملاً بهبود پیدا کرد. از دست دادن پسرمان اتفاق بسیار ناگواری بود و هرگز این غم فراموشمان نمی‌شود. من و همسرم با یکدیگر فامیل هستیم و روابط عاطفی شدیدی در خانواده‌های هر دو طرف وجود دارد. الآن هم به کمک خواهرم که از اهواز آمده از نوزادمان نگهداری می‌کنیم. وقتی دو نفر با هم تشکیل زندگی می‌دهند، باید در خوشی و ناخوشی کنار هم باشند.

خانم عسگری، از چه زمانی به ورزش روی آوردید؟

فریبا: من از زمانی که در شهرکرد به مدرسه می‌رفتم، عضو تیم بسکتبال مدرسه بودم. ولی بعد از ازدواج و بچه‌دار شدن دیگر ورزش را ادامه ندادم. بعد از معلولیت و آمدن به تهران متوجه شدم که این امکان برایم وجود دارد که در تیم بسکتبال بانوان باشم. برای همین

هستم. الآن روی پای خودم هستم. هم آشپزی می‌کنم، هم بچه‌داری می‌کنم، هم درس می‌خوانم و هم ورزش می‌کنم. همه کارهای خانه را هم خودم انجام می‌دهم.

رضا: بعد از تصادف به خاطر نیاز همسرم به درمان به تهران آمدم و در این شهر ساکن شدیم. آمدن به تهران انگیزه‌ای شد برای همسرم که بتواند روحیه‌اش را به دست بیاورد و ما هم بیشتر بتوانیم او را حمایت کنیم. همسرم بسیار فعال است به طوری که من در بانوان تندرست هم به ندرت چنین فعالیت و انگیزه‌ای را می‌بینم. اینکه می‌گویند معلولیت، محدودیت نیست، یک شعار نیست. واقعاً انسان هر کاری بخواهد انجام دهد، می‌تواند. درست است که افراد دارای معلولیت در جاهایی نسبت به افراد تندرست دچار محدودیت‌هایی هستند ولی پیشرفت و تعالی آنان را بگیرد.

من از مؤسسه رعد سپاسگزارم که محیطی ایجاد کرده که افرادی که معلولیت دارند بتوانند را در کنار هم قرار بگیرند و آموزش ببینند و برای ادامه زندگی خود آمادگی کسب کنند. وقتی در تهران همسرم با انجمن‌های مختلف آشنا شد و خودش را با دیگر افراد دارای معلولیت مقایسه کرد، متوجه شد که نسبت به بسیاری از

و با این انجمن در ارتباط قرار گرفتیم. بعد از مدتی تصمیم گرفتیم که به زندگی برگردم و خواندن زبان انگلیسی را شروع کنم. از طریق انجمن ضایعه نخاعی به مرکز رعد معرفی شدم. آشنایی با رعد برای من بسیار مفید بود. در این مرکز با افراد زیادی آشنا شدم و کم‌کم از آنها و از محیطی که در مجتمع رعد وجود داشت روحیه گرفتم. دیدم که بسیاری از افراد با شرایط جسمی خیلی سخت‌تر از من در کلاس‌ها شرکت می‌کنند و خیلی هم امیدوار هستند. به تدریج روحیه‌ام بازسازی شد. در رعد با یکی از کارآموزان آشنا شدم که او هم معلولیت داشت ولی به‌تنهایی زندگی می‌کرد. او همه کارهایش را خودش انجام می‌داد. از او بسیار آموختم. یاد گرفتم که کارهایم را خودم انجام دهم و با شرایط کنار بیایم. در رعد هم در کلاس زبان شرکت کردم و هم در کلاس‌های کامپیوتر، معرق و سوخت چوب. در کنار کلاس‌های آموزشی مرکز رعد، از خدمات توان‌بخشی این مرکز هم استفاده کردم. در کلاس زبان احساس کردم که نسبت به بقیه عقب هستم و این شد که به فکر ادامه تحصیل افتادم. تحصیل را شروع کردم و با معدل بالای ۱۸ دیپلم گرفتم. پس از دیپلم هم در دانشگاه علمی کاربردی رعد مشغول به تحصیل شدم. اکنون در ترم اول رشته کاردانی مربی‌گری معلولان مشغول به تحصیل

